چگونه محمدی(ص) شویم؟

■ محمد احسان آزادی

خداوند در قرآن فرمان می‌دهد که پیامبر(ص) را اسوه حسنه خود بدانند و پیروی او را برای رسیدن به نهایت سیر وجودی انسان برگزینند تا محبت خداوندی را به دست آورده و در مقام نفس مطمئن، راضی و مرضی شوند و در جنت ذات الهی در آیند و مقام انقطاع و اتصال را به فنای فی‌الله و بقای بالله به دست آورند.

نویسنده در مطلب حاضر با مراجعه به آموزه‌های قرآنی، مقام حضرت محمد(ص) را تبیین کرده و راههای محمدی شدن را بیان نموده است.

* * *

مقام حضرت محمد(ص)

خداوند پیامبر گرامی اسلام(ص) را به سبب ویژگی خلقی و خلقی که خلق عظیم است (قلم، آیه ۴)، به عنوان اسوه حسنه بشریت معرفی کرده (احزاب، آیه۲۱) و خواهان پیروی بی‌چون و چرا از ایشان شده، بلکه اطاعت از ایشان را همان معنا و مصداق اتم و اکمل اطاعت از خدا دانسته است. (آل عمران، آیات ۳۲ و ۱۳۲) از این رو در مقام تضاد و تزاحم میان خواسته‌های شخصی و خواسته‌های پیامبر(ص) می‌بایست پیامبر(ص) را مقدم بر جان و نفس خود داشته و او را اولی از خودمان بدانیم.(احزاب، آیه۶)

پیامبر(ص) در سیر وجودی در چنان جایگاهی قرار گرفته که کسی حتی فرشتگان عالین و مقرب و کروبی نیز بدان مقام راه ندارند و سیر وجودی ایشان منتهای سیر موجودات (نجم، آیه۴۲)، بلکه تنها مرجع و

*** انسان می‌تواند با بهره‌گیری از حقیقت محمدی(ص) و اتصال و ارتباط به ایشان از طریق اطاعت و جلب محبت، به مقاماتی برسد که از اختصاصات اولیای الهی است.**

مکان رجوع و رجعت هستی به سوی خداوند دانسته شده است؛ (علق، آیه۸) چرا که در دایره «اناالله و انا الیه راجعون»(بقره، آیه ۱۵۶) خداوند به صراحت می‌فرماید که مکان رجعت و منتهای سیر و بازگشت انسان به رب محمدی(ص) است؛ چرا که رب ایشان رب العالمین است که آن حضرت(ص) مظهر اتم و اکمل آن رب است.

خداوند در آیات نخست سوره نجم به خوبی روشن ساخته که چرا ایشان منتهای سیر وجودی هستی و مرجع نهایی است؛ زیرا در مقام «تدلی و تدنی» چنان نزدیک به حقیقت ذات الهی شده که نزدیک‌تر از آن قابل تصور نیست، بگونه‌ای که میان ایشان و خداوند از حجاب‌های نوری نیز چیزی نمانده است و در مرحله عماء قرار گرفته است و پرده‌ای همچون مه، میان ذات الهی و حضرت محمدی(ص) فاصله است که می‌توان گفت هم فاصله‌ای وجود دارد و هم ندارد.

خداوند در آیات فوق از فاصله و تمایزی یاد می‌کند که به «قاب قوسین او ادنی» (نجم، آیه۹) تعبیر شده است. خداوند با تاکید بر واژه «ادنی» یعنی نزدیک‌تر، بر آن است تا بیان کند که نمی‌بایست این فاصله را در حد قاب قوسین دید، بلکه آنقدر نزدیک‌تر است که نمی‌توان واژه و کلمه‌ای برای آن یافت و هر چه در این باره تعبیر شود و یا هر واژه و اصطلاح آورده شود، آن حقیقت قرب و نزدیکی معنوی و وجودی و حقیقی را نمی‌تواند بیان کند.

محمد(ص) مظهر اتم و اکمل الوهیت و ربوبیت

از همین رو امام صادق(ع) می‌فرماید ما را نسبت به خدا از مقام ربوبیت ذاتی و حقیقی پایین‌تر بدانید سپس هرچه بخواهید درباره فضایل و مقامات ما نسبت به خدا بگویید. پس می‌توان کمترین مقامات و فضایل را مظهریت در الوهیت و ربوبیت دانست؛ به این معنا که معصومین(ع) مظاهر اتم و اکمل و حقیقی الوهیت و ربوبیت خداوندی هستند و کسی در حد و اندازه

مظهریت، به جایی نمی‌رسد که ایشان به عنوان متاله و ربانی رسیده‌اند.

از امیرالمومنین(ع) روایت است که فرمود: لاتتجاوزوا بنا العبودیه، ثم قولوا فینا ما شئتم و لن تبلغوا و ایاکم والغلو کغلو النصاری فانی بری من الغالین؛ درباره ما از عبودیت تجاوز نکنید، سپس درباره ما هر چیزی می‌خواهید بگویید و هرگز مبالغه نکنید؛ و شما را از غلو کردن درباره ما همچون غلو مسیحیان برحذر می‌دارم؛ به راستی که من از غلوکنندگان برائت و بیزاری می‌جویم. (الاحتجاج، طبرسی، ج۲، ص۳۲)

از امام صادق(ع) نیز روایت است که فرمود: اجعلونا عبیدا مخلوقین و قولوا فینا ما شئتم؛ ما را بندگان آفریده خدا بدانید و درباره ما هرچه می‌خواهید بگویید. (الثاقب فی المناقب، ص ۴۰۲؛ الخرائج و الجرائج، ج۲، ص۷۳۵).

ای ابوذر! ما عبدالله و بنده خداوندی عز وجل و خلیفه او بر بندگانش هستیم. ما را ارباب قرار ندهید و در فضیلت ما هرچه می‌خواهید بگویید؛ چرا که شما به کنه و غایت مقامی که ما در آن هستیم نمی‌رسید؛ زیرا خداوند ما را بزرگ و برتر از آن داشته که توصیف‌کنندگان شما وصف می‌کنند یا بر قلب یکی از شما خطور می‌کند؛ پس اگر ما را این گونه شناختید در این صورت شما مومنون هستید. (بحارالانوار، مجلسی، ج۲۶، ص۲)

از خرائج الراوندی، از خالد بن نجیح روایت است که گفت: بر امام صادق(ع) وارد شدم در حالی که مردمی نزدش بودند. در گوشه‌ای نشستم

***خداوند در آیاتی به مومنان وعده داده که اگر براساس آموزه‌های وحیانی اسلام عمل کرده و اطاعت از خدا و پیامبر(ص) داشته باشند، با این عبودیت، می‌توانند خودشان را تغییر داده و به کمالات و مقاماتی برسند که پیامبر(ص) رسیده است و ایشان را به عنوان مقتدا و مرجع و منتهای سیر خود قرار دهند.**

و با خود می‌گفتم: چقدر مردم غافل هستند که با چه کسی سخن می‌گویند. پس آن حضرت(ع) از همان جا با صدای بلند به من فرمود: به خدا سوگند ما بندگان آفریده خداییم. پروردگاری داریم که او را عبادت و پرستش می‌کنیم؛ چرا که اگر عبادت نکنیم ما را با آتش عذاب می‌کند. گفتم: جز آنچه فرمودی درباره شما نمی‌گویم. امام فرمود: ما را بندگان مربوب خداوند بدانید و جز نبوت هرچه می‌خواهید درباره ما بگویید. (اثبات الهداه، ج ۷، ص ۴۷۷)

محمدی(ص) شدن امت

برای اینکه به حکم خداوندی گردن نهیم و حضرت محمد(ص) را به عنوان متاله و ربانی و دارای خلق عظیم‌الهی (قلم، آیه ۴) اسوه حسنه خود قرار دهیم (احزاب، آیه ۲۱) و محمدی(ص) شویم، می‌بایست مسیری را بپیماییم که آن حضرت(ص) پیموده و ما را بدان فرمان داده است.

خداوند در آیاتی به مومنان وعده داده که اگر براساس آموزه‌های وحیانی اسلام عمل کرده و اطاعت از خدا و پیامبر(ص) داشته باشند، با این عبودیت، می‌توانند خودشان را تغییر داده و به کمالات و مقاماتی برسند که پیامبر(ص) رسیده است و ایشان را به عنوان مقتدا و مرجع و منتهای سیر خود قرار دهند.

اگر راه مستقیم عبودیت را در پیش گیریم خداوند در همین دنیا حیات و زندگی نورانی را ارزانی بشر می‌کند (انعام، آیه ۱۲۲) و نه تنها همه هستی و ملکوت آن را در همین دنیا می‌بینند بلکه آخرت به عین یقین و حق یقین در برابرشان خواهد بود و هیچ چیزی بر ایشان غیب و پوشیده و نهان نخواهد بود. (تکاثر، آیات ۶ و ۷)

این نوری که همیشه همراه مردم خواهد بود روح محمدی(ص) است که مظهراتم الوهیت است و به عنوان نورالسموات و الارض (نور، آیه ۳۵) همه هستی به واسطه او، وجود و نورانیت یافته است. اگر بندگی و اطاعت خدا و رسول(ص) کنیم این امید هست که محبت خداوند را به دست آوریم (آل عمران، آیات ۳۱ و ۳۲) و حجاب‌های ظلمانی سه گانه را کنار بزنیم و حتی از دو حجاب نوری (نور، آیه ۳۵) بگذریم و پس همه آنها، مصباح حقیقت محمدی را ببینیم که هستی را روشن کرده و به عنوان بیوت الهی در بلندای (قاب قوسین او ادنی) قرار گرفته است. (نور، آیه ۳۶؛ نجم، آیه ۹)

چنین راه راستی که همان راه محمد(ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (احزاب، آیه۳) است می‌تواند ما را به حقیقت محمدی(ص) متصل کند. آن‌گاه است که به حکم مماثلت به سبب متاله شدن، از مظهریت در ربوبیت بهره‌مند شده و به سبب فنای فی‌الله و بقای بالله اراده ما همان اراده خدا و فعل ما همان فعل خدا و هم‌چنین فعل خدا فعل ماست و اطاعت ما اطاعت خدا و اطاعت خدا نیز اطاعت ما خواهد بود؛ چراکه محمدی(ص) شده‌ایم. البته کمتر کسی به این مرتبه می‌رسد و بیشتر مردم در همان مرتبه قرب نوافل خواهند بود که در آن مرتبه، فعل انسان فعل خداوند خواهد بود. پس حیات، علم، قدرت، بینایی و شنوایی انسان، از خداست و خداوند خود به جای انسان قیام می‌کند.

در کتاب کافی کلینی در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرموده است: ان‌الله- جل‌جلاله- قال: ما تقرب الی عبد من عبادی بشی احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنافله حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره‌الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ویده التی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سئلنی اعطیته؛ خدای- جل‌جلاله- می‌فرماید: هیچ بنده‌ای به سوی من اسباب تقرب خود را فراهم نمی‌سازد که محبوب‌تر باشد نزد من از آنچه که من بر وی واجب نموده‌ام و بطور یقین، بنده من به سوی من تقرب می‌جوید با به‌جا آوردن کارهای مستحب، تا جایی که من او را دوست بدارم؛ پس چون من او را دوست داشتم، من گوش او هستم که با آن می‌شنود و چشم او هستم که با آن می‌بیند و زبان او هستم که با آن سخن می‌گوید و دست او هستم که با آن می‌دهد و می‌گیرد و پای او هستم که با آن راه می‌رود؛ وقتی که مرا بخواند اجابت می‌کنم و وقتی که از من درخواست کند به او می‌دهم. (الکافی، ج۲، ص۳۵۲، باب من‌اذی المسلمین و احتقرهم)

***خداوند در حدیث قدسی فرموده است: بنده من؛ مرا فرمان‌بر تا تو را همانند خود سازم. من زنده نامیرایی هستم و تو را نیز زنده نامیرا می‌سازم. من به هر چیزی فرمان دهم خواهد شد، تو را نیز چنان می‌کنم که به هرچه فرمان دهی انجام پذیرد.**

خداوند این معنا را که در حدیث قدسی آمده تصدیق می‌کند؛ چرا که در قرآن می‌فرماید: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم؛ بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید. (آل عمران، آیه۳۱)

و در جایی دیگر می‌فرماید: یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و امنوا برسوله یوتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نورا تمشون به ویغفر لکم؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید. از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا ازرحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به (برکت) آن راه سپارید و بر شما ببخشاید. (حدید، آیه۲۸)

پس همین گوش و چشم و دست و زبان معمولی با ایجاد محبتی که در اثر اطاعت از پیامبر(ص) و رسیدن به مقام عبودیت، به دست می‌آید، تبدیل به چشم و گوش نورانی می‌شود و می‌تواند کارهایی را انجام دهد که از عهده انسان‌های معمولی بیرون است.

خداوند در حدیث قدسی فرموده است: عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی انا حی لاموت اجعلک حیا لاتموت و انا اقول للاشیاء کن فیکون و انت تقول للاشیاء کن فیکون؛ ای بنده من؛ مرا فرمان‌بر تا تو را همانند خود سازم. من زنده نامیرایی هستم و تو را نیز زنده نامیرا می‌سازم. من به هر چیزی فرمان دهم خواهد شد، تو را نیز چنان می‌کنم که به هرچه فرمان دهی انجام پذیرد. (الجواهر السنیه، شیخ حر عاملی، ص۱۶۳)

برای دست‌یابی به این مقام قرب، راه اطاعت و عبادت، راهی است که در حدیث قدسی دیگر به نام قرب‌النوافل آمده است. خداوند در آنجا می‌فرماید: ان العبد یتقرب الی بالنوافل حتی کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به ویده الذی یبطش به؛ بنده با انجام نوافل به من نزدیک می‌شود تا من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و دیده‌اش می‌شوم که با آن می‌بیند و دستش می‌شوم که با آن عمل می‌کند. (اصول کافی، ج۴ ص۳۵ و بهارالانوار، ج۷۸ ص۱۳ و نیز صحیح بخاری و مسلم)

امام صادق(ع) این ترقی ذاتی از امکان به وجوب را در انسان این‌گونه تعبیر می‌کند که بنده متصف به صفات ربوبی می‌شود: «العبودیه جوهره کنهها الربوبیه؛ ما فقد فی العبودیه وجد فی الربوبیه؛ عبودیت و بندگی حق، جوهری است که کنه و حقیقت آن ربوبیت است، آنچه انسان در عبودیت از دست می‌دهد در ربوبیت به دست می‌آورد. (مصباح الشریعه، صفحه۵۳۶ (طبق نقل میزان الحکمه، واژه عبد).

پس انسان می‌تواند با بهره‌گیری از حقیقت محمدی(ص) و اتصال و ارتباط به ایشان از طریق اطاعت و جلب محبت، به مقاماتی برسد که از اختصاصات اولیای الهی است. لذا باید کوشید تا به اخلاق عظیم پیامبری(ص) متصف بشویم تا این اتصاف ما را به خلقت عظیم ایشان نزدیک سازد و ما را محمدی(ص) کند.

جهاد کبیر امام صادق(ع)

■ سیدعباس علم‌الهدی

نهضت علمی که امام صادق(ع) ایجاد کرد، بسیاری از نهفته‌های اسلام را آشکار ساخت. فضایی که امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در آن زندگی می کردند، شرایطی را فراهم آورد تا بتوانند نهضت علمی و جهاد کبیری را پدید آورند تا قرآن از هرگونه تحریف معنوی در امان ماند. این در حالی بود که منافقان تلاش می کردند تا اگر نتوانستند در تحریف لفظی قرآن موفق شوند، حداقل در تحریف معنوی آن موفقیتی را کسب کنند. البته اگر جهاد کبیر امامان(ع) به ویژه امام باقر و صادق(ع) نبود، شاید می توانستندبرای همیشه معانی و مفاهیم قرآنی را تحریف کرده و حقایق را کتمان کنند و قرآن را در جامعه اسلامی مهجور سازند.

نویسنده در این مطلب بر آن است تا نقش امام صادق(ع) را در جهاد علمی که در آموزه‌های قرآنی به عنوان جهاد کبیر یادشده تبیین کند.

جهاد علمی، جهاد کبیر امام و امت

از نظر آموزه‌های وحیانی قرآن، جهاد به سه دسته جهاد صغیر و کبیر و اکبر تقسیم می‌شود. جهاد صغیر همان جهاد با جان و مال است که در جبهه‌های حق علیه باطل صورت می‌گیرد و پیروزی در قتال و یا شهادت از پیامدهای آن است. (توبه، آیه ۵۲)

جهاد اکبر همان جهاد با نفس و هواها و خواهش‌های نفسانی است. امام صادق(ع) می‌فرمایند: پیامبر(ص) گروهی از اصحاب را برای عملیات نظامی به جایی فرستاد و زمانی که از مأموریت برگشتند به آنان فرمود، آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را به نحو احسن بجای آوردند اما جهاد اکبر را باقی گذاشتند و حقش را ادا نکردند. در این هنگام عده‌ای از ایشان پرسیدند که ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ حضرت فرمودند: جهاد با نفس جهاد اکبر است. (الکافی، ج ۵، باب وجوه الجهاد، ص ۹)

اما غیر از جهاد اصغر و اکبر یک جهاد دیگری است که در قرآن از آن به جهاد کبیر یاد شده است. جهاد کبیر جهاد علمی است؛ خداوند در آیه ۵۲ سوره فرقان می‌فرماید: فلا تطع الکافرین و جاهدهم به جهادا کبیرا؛ از کافران اطاعت مکن و با قرآن با آنان به جهاد کبیر برخیز. اینکه خداوند از پیامبر(ص) خواسته تا با بهره‌گیری از آموزه‌های وحیانی قرآن در برابر کافران بایستد و جهاد کند، بیانگر آن است که این جهاد علمی است؛ زیرا اگر پشتوانه‌های علمی قوی در برابر دشمنان نداشته باشیم نمی‌توانیم حقانیت دعوت اسلام را بشناسیم و دیگران را بدان دعوت کنیم. جهاد فکری و تبلیغاتی در برابر وسوسه‌های گمراهان و دشمنان حق از بزرگترین جهادها است؛ زیرا آنچه نگرش انسان و سبک زندگی او را تحت تاثیر مستقیم قرار می‌دهد، معرفت‌های یقینی و هستی شناختی و انسان شناختی اوست. هرگونه انحراف و سستی در معارف علمی و بینش‌ها موجب تغییر و انحراف در نگرش‌ها و رفتارها خواهد شد. (نگاه کنید: مجمع‌البیان، ذیل آیه)

دشمنان حقیقت و حقانیت اسلام، شمشیر شبهات خود را تیز کرده‌اند تا با تردیدافکنی و تشکیک در افکار و عقاید مسلمانان و مومنان، آنان را از حرکت در مسیر اسلام و سبک زیست اسلامی دور کنند و افکار التقاطی و یا باطل خود را تبلیغ و ترویج کرده و سبک زیست خود را نهادینه سازند. بنابراین، نمی‌توان در جهاد علمی و ارزش و اهمیت آن، هیچ شک و تردیدی روا داشت؛ زیرا اگر دراین جهاد موفق نشویم به طور طبیعی پیرو افکار و عقاید باطل و یا التقاطی و انحرافی دیگران شده و به اطاعت از فکر و عمل آنان می‌پردازیم. (فرقان، آیه ۵۲)

پس وظیفه پیامبر(ص) به عنوان رهبر امت آن است که با بهره‌گیری از آموزه‌های وحیانی قرآن و دیگر منابع حق و حقیقت، جهاد علمی و کبیری را آغاز کند و امت را بدان دعوت و تشویق کند. نقش رهبری در جهاد علمی و کبیر تا آنجاست که گام نخست علمی و عملی را می‌بایست او بردارد، و با عدم اطاعت از افکار و عقاید و رفتار کافران و بهره‌گیری از آموزه‌های علمی و قطعی قرآن، هرگونه پرسش‌های احتمالی و شبهات تردیدافکن را پاسخ دهد تا امت او چگونگی جهاد علمی را بیاموزد؛ چرا که جهاد علمی و کبیر برخلاف جهاد اصغر دارای ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌هایی است که نمی‌توان بدون رهبری و آموزش‌های رهبران الهی انجام داد.

امام صادق (ع) پیشوا و پرچمدار جهاد کبیر علمی

پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) هرکدام در زمان حضور خویش با توجه به شرایط، پرچم جهاد علمی و کبیر را برافراشتند؛ اما در زمان امام باقر(ع) و امام صادق(ع) شرایط بگونه‌ای بود که هم خطر جدی تحریف معنوی قرآن افزایش یافته و هم شرایط برای بیان حقایق آماده شده‌بود.

هرچند که قرآن از هرگونه تحریف لفظی مصون است و خداوند وعده داده تا آن را از هرگونه خطر تحریف لفظی حفظ کند (حجر، آیه۹) اما خطر تحریف معنوی همواره وجود داشته و دارد.

البته دشمنان اسلام از کافران و منافقان کوشیدند تا به هر شکلی شده در لفظ قرآن نیز تحریف کنند و اگر مبارزه‌های افراد مومنی چون امامان معصوم(ع) و ابوذرها نبود این اتفاق می‌افتاد. تاریخ گزارش می‌کند که برخی از کاتبان وحی در زمان عثمان و نیز معاویه کوشیدند تا برای زراندوزی و مجاز دانستن آن در اسلام با تغییر لفظی در قرآن، حکم و حقیقت قرآنی را وارونه و واژگونه جلوه دهند. در آن زمان برخی شمشیر کشیدند تا حتی یک واو به جای خود ثبت و ضبط شود. این همان مصداق جهاد علمی و کبیر است که در برابر تحریف لفظی قرآن انجام شد.

در تاریخ آمده که ابوذر غفاری یار پیامبر(ص) روزی در شام راه می‌رفت، در حالی که شمشیر بر دوش گرفته بود و می‌گفت: شمشیر را بر زمین نمی‌گذارم تا «واو» را در جای خود قرار دهید!! مردم پرسیدند: چه اتفاقی افتاده؟ ابوذر گفت: معاویه واو «والذین یکنزون» را از آیه ۳۴ سوره توبه برداشته‌است. خداوند در این آیه می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا ان کثیرا من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل‌الله والذین یکنزون الذهب والفضه ولاینفقونها فی سبیل‌الله فبشرهم بعذاب الیم؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید متوجه باشیدکه بسیاری از احبار و رهبان اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا جلوگیری می‌کنند وکسانی که طلا و نقره گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند به عذاب دردناکی بشارتشان ده. (تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، ج۲، ص ۳۵۳؛ العمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، حافظ یحیی بن الحسن، ص ۴۵۷، تاریخ الامم والملوک، ج۳، ص ۳۳۵).

شاید گمان کنید که یک «واو» این قدر اهمیت ندارد که ابوذر را مجبور به اعتراض و برداشتن شمشیر کند ولی جریان به این سادگی نیست. معاویه با برداشتن واو اقدام به تحریف لفظی و معنوی قرآن کرد؛ زیرا معنای آیه بدون واو این گونه می‌شود که عده‌ای از خاخام های یهود و کشیشان مسیحی طلاو جواهر جمع کرده و آنها را انفاق نمی‌کنند، از این رو آنان را به عذاب دردآوری بشارتشان ده.

در نتیجه تنها این یهودیان و مسیحیان هستند که اگر ثروت کلان و بی‌حد و مرز جمع کنند و انفاق نکنند مورد خشم و عذاب الهی قرار می‌گیرند؛ اما اگر این کار را یک مسلمان انجام دهد کار اشتباهی نکرده است. معاویه با برداشتن یک «واو» می‌خواست از قرآن اینگونه سوءاستفاده کند؛ اما ابوذر در برابر این تحریف لفظی و معنوی قرآن غرید و در مقابل چنین خیانتی ایستاد؛ چون معنای درست آیه با واو اینگونه می‌شودکه دو دسته جهنمی هستند؛ دسته اول: احبار یهودی و رهبان مسیحی با آن خصوصیاتی که در آیه ذکر شده است (مثل خوردن مال مردم) و دسته دوم: مسلمانان و غیرمسلمانانی که ثروت کلان به دست آورده‌اند و از انفاق آن خودداری می‌کنند.

در دوره‌های پس از رحلت پیامبر(ص) هر چند به سبب مخالفت و مقاومت برخی از اصحاب، اجازه تحریف لفظی قرآن داده نشده اما برخی از روایات که در کتب اهل سنت یا حتی شیعه درباره تحریف آمده، یا اصولا غیرقابل پذیرش است یا مراد از آن تحریف معنایی است. البته در صحیح مسلم و بخاری روایاتی از عمر خطاب و دیگران نقل شده که در آیات قرآن تحریف لفظی انجام شده و مثلا آیه «الشیخ و الشیخه فارجمو هما اذا زنیا؛ اگر پیرمرد و پیرزن زنا کردند، او را سنگسار کنید.» در قرآن بوده و تحریف و حذف لفظی شده است. یا اینکه در قرآن آیه «ان لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم ان ترغبوا عن آبائکم؛ مسلمانان از پدرانتان بیزاری نجویید و این کفر است دوری از پدرانتان» بوده که حذف شده است. (صحیح بخاری، ج۸، ص۲۶، ح۶۹۱۸، کتاب المحاربین، باب رجم الحبلی)

همین مشکل در صحیح مسلم است که معتقد است تحریف لفظی در قرآن انجام گرفته است که خلاف اتفاق مسلمین است. (نگاه کنید: صحیح مسلم، ج۴، ص۱۶۷، ح۳۴۸۷، کتاب الرضاع، باب تحریم بخمس رضعات؛ و نیز صحیح مسلم، ج۳، ص۱۰۰، ح۲۴۶۶،کتاب الزکاه، باب لو ان لابن آدم وادیین)

البته در برخی از کتب شیعی نیز روایاتی درباره تحریف آمده است که یا از نظر رجالی دارای اشکال است یا اینکه مراد از آن تحریف معنوی است؛ چرا که تحریف معنوی همواره امکان‌پذیر است؛ زیرا می‌توان معانی الفاظ را تغییر داد، چنان که در طول تاریخ این اتفاق افتاده است. بسیاری از کلمات و الفاظ در عربی امروز معانی دیگری دارند؛ زیرا شرایط زمان و مقتضیات عصر موجب می‌شود تا تغییرات معنایی در الفاظ انجام گیرد. مثلا کلماتی چون تجدیف یا انسحاب و مانند آن معنایی دیگر یافته است که در گذشته مراد و مقصود لفظ نبوده است. از این رو گفته می‌شود برای فهم معنای لفظ می‌بایست به کتب معتبر لغوی قدماء رجوع کرد. بر همین اساس نمی‌توان به کتاب لغت المنجد برای فهم الفاظ قرآن مراجعه کرد.

جهادعلمی علیه تحریف معنوی قرآن

شکی نیست که افکار و عقاید مسلمانان برگرفته از قرآن است، اما مشکل جدی آن است که همواره دست تحریف معنوی در کار بوده است تا الفاظ قرآن و آیات آن بر معنایی باشد که بتواند اصحاب زر و زور و تزویر را خشنود سازد. پیامبر(ص) می‌فرماید که همه آیات قرآنی که درباره یهود وارد شده طابق النعل بالنعل در حق امت اسلام نیز تحقق می‌یابد و همان گونه که آنان دست به تحریف کتب آسمانی خود از تورات و انجیل زدند، (بقره، آیات ۷۵؛ نساء، ۴۶؛ مائده، آیات ۱۳و ۴۱) مسلمانان نیز این گونه عمل می‌کنند و با کتمان حق از طریق جزء جزء قرار دادن قرآن (حجر، آیه ۹۱) و روش‌های دیگر مقاصد پلید خود را عملی می‌سازند. تحریف معنوی قرآن همواره در دستور کار منافقان بوده است.

امامان معصوم(ع) از همان آغاز یعنی پس از رحلت پیامبر(ص) کوشیدند تا با بیان حقایق قرآنی، جلوی کتمان حق و تحریف معنوی را بگیرند. این در حالی بود که منافقان قدیم و جدید،با بهره‌گیری از جهالت مردم و تفسیر به رای قرآن، آموزه‌های باطل خود را در جامعه نهادینه می‌ساختند.

معاویه در طول خلافت خویش بر آن بود تا یک دیدگاه کلامی مبتنی بر مشروعیت قدرت سیاسی ظالمانه و جائرانه خود به نام جبر را در جامعه اسلامی نهادینه کند. لذا با تحریفات معنوی آیات قرآن، مردم را به پذیرش جبری حکومت ظالم و جائر خود وادار کرد.

***جهاد علمی که امام صادق (ع) به عنوان جهاد کبیر با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآنی در پیش گرفته بود، زمینه و بستری را فراهم آورد که حتی برخی از اهل سنت نیز در برابر عقاید کلامی خلفا و علمای وابسته به دربار ایستادند و نهضت‌های علمی چون اعتزالی را ساماندهی کردند.**

عده‌ای از خلفای پس از پیامبر(ص) نیز بر آن بودند تا برای مقاصد دنیوی خویش از طریق تحریف معنوی قرآن و ایجاد شبهات در حقایق و محکمات، فتنه‌گری کرده و اجازه ندهند تا حقیقت آشکار و ایشان رسوا شوند. اینان برخلاف دستور آیه ۷ سوره آل‌عمران و آیه ۴۳ سوره نحل و آیات دیگر به جای مراجعه به «راسخون فی العلم» و «اهل الذکر» با کنار گذاشتن محکمات و مراجعه به متشابهات قرآنی، مسیر فکری و رفتاری مردم را تغییر داده و چیزی دیگر را به نام آموزه‌های قرآنی اسلام به مردم می‌آموختند.

امام صادق(ع) با ایجاد دانشگاه علمی کوشید ضمن نقد تفکرات ضد قرآنی، آموزه‌های قرآنی را تبیین کرده و حقایق آن را به گوش مردمان برساند. از این رو گاه به صراحت بیان می‌کرد که در این آیه تحریف معنوی رخ داده است و مراد از آیه معنایی که گفته شده نیست بلکه معنای حقیقی آن آیه این است. بر این اساس بخشی از روایات تفسیری ایشان به شکل مزجی بیان می‌شود تا نشان دهد که مراد از معنای آیه حقیقتی است که با تغییرات در معنای لفظ دگرگون شده است. این بخش همان روایاتی است که برخی از مخالفان تشیع و امام صادق(ع) از آن به تفکر تحریف لفظی قرآن در مذهب تشیع یاد می‌کنند؛ در حالی که آنچه در شکل مزجی از امام(ع) نقل می‌شود، تبیین تحریف معنایی است که از سوی مخالفان و منافقان انجام گرفته و امام(ع) می‌کوشد تا حقیقت آموزه‌های قرآنی را این گونه بیان و آشکار سازد.

***هرچند که قرآن از هرگونه تحریف لفظی مصون است و خداوند وعده داده تا آن را از خطر تحریف لفظی حفظ کند اما خطر تحریف معنوی همواره وجود داشته و دارد.**

از آنجایی که بیشترین تحریف، نخست در حوزه کلامی و عقاید انجام گرفته و موجبات تغییر نگرش و رفتار در حوزه فقه و علمی را فراهم آورده است، امام بیشترین توجه را به این حوزه دارد و بسیاری از سخنان و آموزه‌های ایشان در این حوزه است؛ چرا که مردم سبک زندگی و فقه عملی خود را براساس افکار و عقاید کلامی خود سامان می‌دهند و اگر به تصحیح و اصلاح عقاید اقدام نشود نمی‌توان امید داشت که در حوزه عمل و فقه مسیر درستی را انتخاب کرده و بپیمایند. جهاد علمی که امام(ع) به عنوان جهاد کبیر با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآنی در پیش گرفته بود، زمینه و بستری را فراهم آورد که حتی برخی از اهل سنت نیز در برابر عقاید کلامی خلفا و علمای وابسته به دربار ایستادند و نهضت‌های علمی چون اعتزالی را ساماندهی کردند.

امام صادق(ع) در زمانی می‌زیست که هر کسی بی‌آنکه از قرآن آموخته باشد، از قرآن و افکار و احکام قرآنی می‌گفت.

در روایات است که روزی ابوحنیفه رئیس مذهب اهل سنت (حنفیه) به حضور امام صادق(ع) رسید. امام صادق(ع) از ابوحنیفه پرسید: تو بر چه مدرک و اساسی به پیروانت فتوا می‌دهی؟

ابوحنیفه گفت: به کتاب خدا(قرآن) فتوا می‌دهم.

امام: آیا از کتاب خدا آگاهی داری؟ ناسخ و منسوخ و آیات محکم و متشابه را تشخیص می‌دهی؟

ابوحنیفه: آری.

امام: از این آیه خبر بده که منظور چیست؟ و قدرنا فیها السیر سیر و فیها لیالی و ایاما آمنین (سوره سبا آیه ۱۸) «و مقرر نمودیم در آن راه مسافت‌های معینی را، سیر کنید در آن، تمام شب و روز را با اطمینان خاطر» آیا این مسیر، در آیه کدام مسیر است؟

ابوحنیفه: مراد، مسافت بین مکه و مدینه است.

روزی ابوحنیفه برای ملاقات با امام صادق(ع) در خانه امام آمد و اجازه ملاقات خواست، امام اجازه نداد.

ابوحنیفه گوید: دم در، مقداری توقف کردم تا اینکه عده‌ای از مردم کوفه آمدند و اجازه ملاقات خواستند، به آنها اجازه داد، من هم با آنها داخل خانه شدم، وقتی به حضورش رسیدم گفتم: شایسته است که شما نماینده‌ای به کوفه بفرستید و مردم آن سامان را از ناسزا گفتن به اصحاب محمد نهی کنی، بیش از ده هزار نفر در این شهر به یاران پیامبر ناسزا می‌گویند.

امام: مردم از من نمی‌پذیرند.

-: چگونه ممکن است سخن شما را نپذیرند در صورتی که شما فرزند پیامبر خدا هستید؟

امام: تو خودت یکی از همانانی هستی که گوش به حرف من نمی‌دهند مگر بدون اجازه من داخل خانه نشدی و بدون اینکه بگویم ننشستی و بی‌اجازه، شروع به سخن گفتن ننمودی؟ شنیده‌ام که تو براساس قیاس فتوا می‌دهی؟

-:آری.

امام: وای بر تو اولین کسی که بر این اساس نظر داد شیطان بود، وقتی که خداوند به او دستور داد که بر آدم سجده کند، گفت: من سجده نمی‌کنم زیرا که مرا از آتش آفریدی و او را از خاک «و آتش گرامی‌تر از خاک است». سپس امام برای اثبات بطلان (قیاس) مواردی از قوانین اسلام را که برخلاف این اصل است ذکر نمود و فرمود:

به نظر تو کشتن کسی به ناحق مهم تر است یا زنا؟

ابوحنیفه: کشتن کسی به ناحق.

امام: «بنابراین اگر عمل کردن به قیاس صحیح باشد» پس چرا برای اثبات قتل، دو شاهد کافی است، ولی برای ثابت نمودن زنا چهار گواه لازم است؟ آیا این قانون اسلام با قیاس توافق دارد؟

-: نه.

امام: بول کثیف‌تر است یا منی؟

-: بول.

امام: پس چرا خداوند در مورد اول مردم را به وضو امر کرده ولی در مورد دوم دستور داده غسل کنند؟ آیا این حکم با قیاس توافق دارد؟

-: نه.

امام: نماز مهم تر است یا روزه؟

-: نماز.

امام: پس چرا بر زن حائض قضای روزه واجب است ولی قضای نماز واجب نیست؟ آیا این حکم با قیاس توافق دارد؟

-: نه.

امام: شنیده‌ام که این آیه را (در روز قیامت به طور حتم از نعمتها سؤال می‌شوید. سوره تکاثر آیه۸) چنین تفسیر می‌کنی که: خداوند مردم را از غذاهای لذیذ و آبهای خنک که در فصل تابستان می‌خورند مؤاخذه می‌کند؟

-: درست است من این آیه را این طور معنا کرده‌ام.

امام: اگر مردی تو را به خانه‌اش دعوت کند و با غذای لذیذ و آب خنکی از تو پذیرایی کند و بعد برای این پذیرایی به تو منت گذارد، درباره چنین کسی چگونه قضاوت می‌کنی؟

-: می‌گویم آدم بخیلی است.

امام: آیا خداوند بخیل است «تا اینکه روز قیامت در مورد غذاهایی که به ما داده، ما را مورد مؤاخذه قرار دهد؟»

-: پس مقصود از نعمتهایی که قرآن می‌گوید انسان مؤاخذه می‌شود چیست؟

امام: مقصود نعمت دوستی ما خاندان رسالت است. (بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۰)

امام به حاضران رو کرد و فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شده که شما در راه مکه و مدینه بروید و از قتل و دزدی اموال ایمن نباشید؟ گفتند: آری. فرمود: وای بر تو ای ابوحنیفه، خداوند جز حق نمی‌گوید، اگر منظور راه مکه و مدینه است می‌بایست طبق آیه (آمنین) ایمن باشد، پس منظور بین مکه و مدینه نیست، بلکه منظور ولایت ما است.

ای ابوحنیفه! بگو بدانم منظور از آیه «و من دخله کان آمنا. هر که داخل این محل شد، ایمن و محفوظ خواهد بود» (آل عمران ۹۷) کدام محل است؟

ابوحنیفه: منظور خانه خدا کعبه و مکه است.

امام متوجه حاضران شد و فرمود: شما را به خدا، آیا می‌دانید که عبدالله بن زبیر و سعیدبن جبیر وارد مکه شدند ولی از قتل ایمن نبودند. گفتند: آری می‌دانیم. امام فرمود: ای ابوحنیفه! وای بر تو، خداوند دروغ نمی‌گوید، منظور مکه نیست، بلکه ولایت ما است.

ابوحنیفه گفت: من به کتاب خداوند علمی ندارم، بلکه من به قیاس عمل می‌کنم. این در حالی است که ایشان علم خویش را منسوب به پیامبر(ص) و قرآن دانسته و بارها به اشکال گوناگون بر آن اذعان می‌کند. قتیبه گوید مردی از امام صادق(ع) مسئله‌ای را پرسید، حضرت فرمودند: طبق فرمایش جدم رسول خدا(ص) حکمش چنان است. آن مرد گفت: طبق نظر خود شما اگر چنین و چنان باشد حکمش چیست؟ فرمودند: خاموش باش! هر جوابی که من به تو می‌گویم از قول رسول خدا(ص) است. ما از خود رایی نداریم. (اصول کافی، ج۱، ص۷۴)

امام صادق(ع) به اصحاب و یاران خویش می‌آموخت که باید در عقاید و احکام دینی از منبع قطعی و یقینی برخوردار باشید و با فکر و رأی و قیاس و مانند آن نمی‌توان به ویژه احکام دینی را دانست. ابوبصیر گوید: به امام(ع) عرض کردم مطالبی برای ما پیش می‌آید که حکمش را از قرآن نمی‌فهمیم، حدیثی هم فعلا از شما درباره آن مطلب به ما نرسیده که در آن نظر کنیم آیا می‌توانیم به رأی و نظر خود در آن مطلب اجتهاد نماییم و عمل کنیم؟ فرمود: نه، زیرا اگر درست رفتی پاداشی نداری و اگر خطا کنی بر خدا دروغ بسته‌ای. (اصول کافی، ج۱، ص۷۶)

اینها تنها گوشه‌ای از جهاد علمی و کبیر امام صادق(ع) در برابر تحریفات معنوی است که نسبت به قرآن از سوی مخالفان انجام گرفته است. بیان همه ابعاد جهاد علمی و کبیر آن حضرت(ع) در این مقام ناشدنی است و به همین مقدار بسنده می‌شود.